

# توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال بیست و یکم  
آذر ۱۳۹۹ شماره ۲۴۹

## دموکراسی سرمایه‌داری بازنده اصلی انتخابات آمریکا

انتخابات آمریکا هنوز به پایان نرسیده است، ولی نگارش این مقاله به نتایج این انتخابات مربوط نیست به ماهیت این انتخابات مربوط است. اگر برخی از مردم اتفاقات انتخاباتی دوران «جرج بوش پسر» را به خاطر بیاورند، توجه می‌کنند در همان زمان نیز در ایالت فلوریدا در آمریکا وضعیت مشابه پیش آمده بود و معلوم شد که فرماندار این ایالت، که برادر کهنتر آقای «جرج بوش» بود، از تشابه نام شناسنامه مردگان و مجرمینی، که فاقد حقوق شهروندی برای اخذ رأی بودند، استفاده کرد و آنها را برای رأی دادن زنده ساخت. در حالی که «الگور» در بدو امر توسط رسانه‌های مهم آمریکا برنده انتخابات و رئیس جمهور آمریکا اعلام شد، برادر «بوش» با سندسازی و اعمال نفوذ در صندوق‌های رأی باعث شد که چند ساعت بعد و مجدداً با تأکید در چند روز بعد «جرج بوش پسر» سر از صندوق انتخاباتی درآورد. افتتاح این امر، که بر همگان روشن بود و بوی تعفن انتخابات «دموکراتیک» آمریکا سراسر جهان را فراگرفته بود، به آنجا کشید که تصمیم در این مورد، که آیا روش انتخاب «جرج بوش پسر» به عنوان رئیس جمهور قانونی آمریکا در نشمردن آراء مردم و رسیدگی به آراء تقلبی هواداران خودش و تأیید دادگاه‌های دست‌نشانده تابعه فلوریدای زیر نفوذ خانواده «بوش» درست بوده است یا خیر. این امر پس از روزها اعمال نفوذ خاندان «بوش» به دیوان عالی قضائی ایالات متحده آمریکا (Court Supreme of the United States) کشیده شد. طبقه حاکمه آمریکا که با بی‌آبرویی روبرو بود، توسط دیوان عالی قضائی کشور و ارتباط با حزب دموکرات، در پشت پرده از «الگور» خواست که با توجه به مصالح آمریکا از پافشاری خویش **ادامه در صفحه ۲**

## در ماوراء قفقاز چه می‌گذرد؟ (۲)

در ماوراء قفقاز در اثر دخالت بیگانگان و منافع طبقاتی حکام این منطقه تضادهای امپریالیستی و ارتجاع منطقه تشدید می‌شود و درگیری‌های نظامی به دنبال خود می‌آورد. امپریالیست‌ها و قدرت‌های منطقه با تکیه بر جراحات التیام‌نیافته قرون در این منطقه در پی کسب حداکثر نفوذ و تأمین منافع توسعه‌طلبانه خویش هستند. همه قدرت‌های امپریالیستی می‌کوشند با پنهان‌شدن در زیر پرچم ممانعت از بربریت و آدمکشی خودشان را به موقع به قفقاز جنوبی برسانند تا در این کمین‌گاه نیت شوم خود را برای جنگ و توسعه‌طلبی و غارت مردم این کشورها آماده گردانند. برای فهمیدن دقیق اوضاع این منطقه باید توجه کرد که قدرت‌های زیر در این منطقه در حال رقابت و تبانی با یکدیگر هستند. این ممالک در دو گروه جای می‌گیرند. یکی قدرت‌های منطقه نظیر ایران، ترکیه، ارمنستان، آذربایجان، گرجستان و روسیه. و گروه دوم امپریالیست‌های آمریکا، انگلستان، فرانسه، اتحادیه اروپا و ناتو است که با رژیم صهیونیستی اسرائیل همکاری می‌کنند. تلاش می‌کنیم تا آنجا که مقدور است، به نقش این نیروها و تضادهای آنها اشاره کنیم.

### ۱- جمهوری آذربایجان

بعد از اعلام استقلال جمهوری آذربایجان از طرف رهبران سابق «حزب کمونیست آذربایجان»، که یکشنبه معجزه‌آسا از سوسیالیسم دست کشیدند و هوادار استقرار مناسبات سرمایه‌داری شدند، دولت این کشور، که گویا سال‌ها بی‌صبرانه در اشتیاق همکاری با امپریالیسم انتظار می‌کشید، به همکاری گسترده با امپریالیست‌ها پرداخت. نفت باکو را در اختیار شرکت‌های آمریکائی و انگلیسی قرار داد و تلاش کرد خود را از جنگ امپریالیسم روس برهاند. در آذربایجان یک الیگارشی فاسد و دزد به صورت ادامه تسلط خانوادگی «علیوف» و کادریهای سابق حکومت «سوسیالیستی» آذربایجان اموال دولتی را میان خود تقسیم کردند و بندهای اسارت مردم آذربایجان را محکم نمودند. با به قدرت رسیدن «جبهه خلق» به رهبری «ایلچی بیگ»، آذربایجان در یک هرج و مرج و آشفتگی سیاسی فرو رفت. «ابوالفضل ایلچی بیگ» یک پان‌ترکیست ضد کمونیست بود که خود را سرباز کوچک «آتاتورک» می‌نامید. وی در ۱۶ ژوئن ۱۹۹۲، به مقام ریاست جمهوری رسید. هنر این رئیس جمهور تبلیغات تهوع‌آور پان‌ترکیستی و دامن‌زدن به دشمنی با ایران و ارمنه، نزدیکی با دولت ترکیه و زنده کردن سنت‌های مساوات‌بست‌های آذربایجان و همکاری با دولت ترکیه بود. وقتی «جبهه خلق» اش سرنگون شد، وی به ترکیه نزد اربابش فرار کرد و در سال ۲۰۰۰ در آنکارا درگذشت. جنگ قره باغ در چنین فضای پان‌ترکیستی روی داد و خاطره کشتار «شوشی» را در ارمنه و افکار عمومی جهان زنده کرد. دولت ارمنستان با وجود جمعیتی حدود **ادامه در صفحه ۳**

## آیا سازمان «برنامه جهانی غذا» سزاوار دریافت جایزه صلح است

کمیته جایزه صلح نوبل روز ۱۸ مهر ماه سال جاری، سازمان «برنامه جهانی غذا» (WFP) را به عنوان برنده جایزه صلح نوبل سال ۲۰۲۰ اعلام کرد. سخنگوی این کمیته طی سخنانی اظهار داشت که «این جایزه به خاطر تقدیر از تلاش‌های این سازمان در مبارزه با گرسنگی و کمک به امنیت غذایی به وی اهدا شده است». اما بنیمنیم آیا عملکرد این سازمان سزاوار دست‌آوردی این چنین است؟ «طلعت الشرجی»، سخنگوی «جنبش انصارالله» در اینباره اظهار می‌دارد که «سازمان «برنامه جهانی غذا» همواره فاقد رویکرد بی‌طرفانه بوده است. مهم‌ترین و بزرگ‌ترین مسئولیت این سازمان مبارزه با گرسنگی بوده است که به عقیده ما در انجام وظائف خود کوتاهی کرده است». و اضافه می‌کند که: «در حال حاضر بسیاری در یمن از سوء تغذیه رنج می‌برند و این سازمان نتوانسته در توزیع کمک‌های بشردوستانه بی‌طرف بماند». از سوی دیگر «مانع‌العس»، رئیس اداره همکاری‌های بین‌المللی در شورای عالی امور انسانی یمن اظهار می‌دارد که: «سازمان جهانی غذا به تعهدات خود در قبال ملت یمن عمل نکرده است». وی اضافه می‌کند که «این سازمان از حجم کمک‌های خود به ملت یمن طی سال‌های جاری کاسته است. در حالی که این سازمان در ژانویه ۲۰۲۰ قریب به ۹ میلیون بسته کمک‌های بشردوستانه برای یمن ارسال کرد، در آوریل گذشته حجم این کمک‌ها را به ۵ میلیون کاهش داده است. این در حالی است که اوضاع انسانی در بحرآن کنونی، در یمن تشدید گشته است. بخش اعظمی از کمک‌های مالی اختصاص داده شده به یمن، صرف امور دیگر می‌شود». «گرچه اعضای حرفه‌ای «برنامه جهانی غذا» آمادگی و از خودگذشتگی برای کمک به گرسنگان نشان می‌دهند، از این سازمان به طور عمده استفاده ابزاری (به نفع استعمارگران جهانی - توفان) می‌شود (نقل از Süddeutsche Zeitung ۲۰۲۰/۱۱/۱۱). این «سهل‌انگاری» سازمان جهانی مبارزه برای گرسنگی اتفاقی نیست، تابعی از منافع امپریالیست‌ها و ارتجاع عرب منطقه در سرکوب مبارزات استقلال‌طلبانه مردم یمن است. آنها که قادر نشده‌اند با زور اسلحه مردم این کشور را به زانو درآورند، حال به سلاح کاهش آذوقه متوسل شده‌اند. آدمکشی و اعدام اشکال گوناگون دارد. در اینجا رابطه گرسنگی و سیاست به روشنی مشهود است. این روزنامه می‌افزاید: «گرچه طی ۶۰ سال گذشته فعالیت و کمک‌های غذایی در مناطق جنگ‌زده و یا دچار عوارض **ادامه در صفحه ۴**

به حزب کار ایران (توفان)، حزب طبقه کارگر ایران پیوندید

**دموکراسی سرمایه‌داری... دنباله از صفحه ۱**

برای کشف حقیقت صرف نظر کند. بعد از اینکه «الگور» از نتایج تصمیم‌گیری‌های پشت‌پرده مطلع شد، فوراً به هواداران خویش توسط رئیس ستاد انتخاباتی خود این پیام را ارسال داشت که: «مطمئن شو که هیچ کس هیچ انتقادی نسبت به دیوان عالی کشور بیان نکند». زیرا اعتراض هواداران ایشان در آن فضای تحریک‌آمیز می‌توانست به زد و خورد های خیابانی منجر شود. در همان زمان مطبوعات در مورد عقب‌نشینی و نطق پرسش‌برانگیز «الگور» نوشتند: «این سخنان الگور بعد از تن دادن به حکم ناعادلانه دیوان عالی کشور به عنوان آخرین مرجع قانونی آمریکا در حالی که باز هم بخت ادامه مبارزه و مطرح کردن شکایت در دیوان عالی فلوریدا را داشت، بسیار بسیار جای تأمل و اندیشه دارد. الگور خطاب به هواداران خود آنها را به مسالمت فراخواند و اظهار داشت: «چیزی را که یک مرد عاقل به من گفته بود، به یاد آوردم، به من گفته بود که من زمانی این جنگ را تمام می‌کنم که بدانم نمی‌توانم پیروز شوم، من نمی‌توانم پیروز شوم، حتی اگر پیروز شوم، نمی‌توانم پیروز شوم». «الگور» با دوراندیشی بیان می‌کرد حتی پیروزی وی در دادگاه و اثبات حقانیت‌اش دال بر این خواهد بود که نظام انتخاباتی آمریکا مملو از تقلب و اعمال نفوذ است و در نتیجه به مجموعه نظام خسارت وارد می‌شود. برای وی پیروزی شخصی، شکست نظام است و لذا باز هم پیروزی محسوب نمی‌شود.

«ترامپ» که به تدریج مشاهده می‌کرد در میان کنسرن‌ها و کلان سرمایه‌داران پایگاه‌اش را از دست می‌دهد و آنها با مدیریت وی و تصمیمات ضد و نقیض‌اش موافق نیستند، تصمیم گرفت به همان روش «انقلاب مخملی» متوسل شود و قبل از اینکه نتایج انتخابات رسماً اعلام گردد، خود را برنده انتخابات اعلام کند. وی با بسیج رجاله‌ها و بزن بهادرهایی نظیر «پسران مغرور»، نازی‌ها، دست‌راستی‌های مسلح آمریکائی و با تکیه به جمعیت ناآگاه و تحمیق شده عظیمی، که با یاری مسیحیان انجیلی سفید پوست متعصب و محافظه‌کار آمریکا به وی نقش پیامبر داده بودند، با ایجاد تشنج، ارباب، ترس و وحشت از قبل از انتخابات در نتایج آراء اعمال نفوذ کند. در پرده دوم اگر در کسب آرای اکثریت موفق نشد و یا آراء سر به سر شدند، انتخابات را جعلی اعلام نماید و شاید هم برای اثبات جعلی بودن انتخابات تدارکات متناسب نیز دیده باشد و در پرده سوم، کار را به دادگاه‌های آمریکا بکشاند به این امید که بتواند باخت خود در عرصه انتخاباتی و سیاسی را در عرصه حقوقی، با توجه به تدارکاتی، که از قبل برای آن دیده بود، جبران کند و به پیروزی نایل شود. در آمریکا به این روش در واقع «روش کودتائی» می‌گویند و نباید این توهم به وجود آید که گویا انتخابات آمریکا دموکراتیک است. حضور میلیون‌ها و آن هم بیش از ۷۰ میلیون آمریکائی مذهبی و سفیدپوست، مردم فریب‌خورده و بی‌اراده که به دنبال ترامپ راه افتاده‌اند، بیان این واقعیت است که این مردم با اراده آزاد انتخاب نمی‌کنند و مسخ تبلیغات هستند.

این امر در مورد هواداران «جو بایدن» نیز تا حد زیادی صادق است. این امر به هر شاهد رویدادهای انتخابات آمریکا می‌آموزد که چگونه می‌تواند یک عنصر زن‌باره، مختلس، دروغگو، جاعل و بی‌شرم با زور پول و تبلیغات افکار عمومی بسازد. پس اساس انتخابات آمریکا بر باد استوار است. در این انتخابات هر چهار سال مردم جمع می‌شوند تا کسانی را که می‌خواهند در سال‌های بعد آنها را فریب دهند و غارت کنند، انتخاب نمایند. دو حزب موجود در آمریکا در واقع یک حزب با دو فراکسیون است و منافع عمومی سرمایه‌داری امپریالیسم آمریکا را در نظر دارد و برای این منافع مشترک فعالیت می‌کند. البته این به آن مفهوم نیست که تضادی میان فراکسیون‌های متفاوت قدرت در آمریکا وجود ندارد و همه نزاع‌ها ساختگی و جنگ زرگری هستند. از نظر مارکسیست - لنینیست‌ها یکی از تضادهای اساسی، که چهره سیاسی جهان را ترسیم می‌کند، تضاد میان انحصارات امپریالیستی در درون یک کشور و یا در عرصه جهانی است. این تضادها در صحنه سیاسی، اقتصادی و تبلیغاتی آمریکا نیز بروز می‌کند. انحصاراتی که در انتخابات قبلی براساس تحلیل از منافع لحظه‌ای و یا حتی طویل‌مدت خویش به انتخاب «ترامپ» دست زدند، یا به نتایج پیش‌بینی شده خود رسیده‌اند و یا اینکه بر این نظرنند که «ترامپ» آن کفایت لازم را در مدیریت نداشته است تا به خواسته‌های آنها پاسخ دهد و یا با تغییر شرایط جهانی و تشدید سایر تضادها و رشد علوم زیست محیطی و سایر مولفه‌های مهم در جهان، «ترامپ» در تحلیل نهایی فردی نیست که بتواند به چالش‌های آینده پاسخ مقتضی دهد. در این جاست که ناقوس مرگ سلسله «ترامپ» نواخته می‌شود و سرمایه‌داران به دنبال عنصری می‌گردند که در شرایط روز به نفع آنها عمل کند. در این لحظه پول حرف اول را می‌زند. کیسه‌های پول است که به مراکز کارزارهای انتخاباتی نامزد انتخاباتی آنها سرازیر می‌شود. با این پول می‌شود افراد را استخدام کرد، تا فعالیت کنند؛ خبرنگاران و ایستگاه‌های خبرگزاری را خرید؛ اخبار مقتضی بر اساس توصیه روانشناسان، کارشناسان وفادار و آموخته و افراد صاحب نفوذ را پخش کرد؛ به شایعات دست زد؛ پرونده‌های کثیفی را، که در مورد این رقبا از قبل آماده کرده‌اند، برای جلب افکار عمومی در سر بزن‌گاه منتشر کرد و حتی پرووکاتورها را بکارگرفت؛ بمب‌گذاری کرد؛ غارت نمود و... ما در انتخابات کنونی آمریکا با تمام اشکال این مبارزه «دموکراتیک» روبرو هستیم که برای مردم جهان و مردم آمریکا بسیار آموزنده است. این انتخابات حتی سطلی از لجن بر سر ایرانیان خودفروخته‌ای می‌ریزد که حامی تجاوز آمریکا به ایران و تحریم مردم ایران هستند. انتخابات آمریکا در یک کلام ماهیت خائنانه اپوزیسیون خودفروخته ایران را، که سنگ آمریکا و اسرائیل را به سینه می‌زند، نشان داد. این انتخابات نمایشی و مضحک حتی توجیه‌گر انتخابات تقلبی‌ای شد که در ایران تاکنون به انجام رسیده است. انتخاباتی که مردم را وادار می‌کند که همیشه بین بد و بدتر یکی را انتخاب کنند.

رژیم جمهوری سرمایه‌داری اسلامی با دُمش گردو می‌شکند، زیرا در تقلب‌های انتخاباتی و فریب مردم، در قیاس با وضعیت آمریکا «روسفید» شده است. «ترامپ» در بدو امر از حمایت کنسرن‌های نفتی، پتروشیمی، اسلحه‌سازی و وال‌استریت و صنایع داخلی و صهیونیسم بین‌الملل برخوردار بود. ولی به تدریج با اتخاذ سیاست‌های ماجراجویانه، بدون تعمق، روزانه و به ویژه با سیاست سردرگمی در مسئله مبارزه با پاندمی «کرونا»، دروغ‌گوئی، دشنام‌دهی، دشمن‌تراشی، تعمیق شکاف طبقاتی، تصمیمات اقتصادی به نفع سرمایه‌داران کلان و صدمات عدیده به نظام سرمایه‌داری آمریکا و حتی اعمال نفوذهای آشکار سیاسی و مورد انزجار مردم جهان، تنها برای تأمین منافع خانواده «ترامپ» پشت او را خالی کردند. به تدریج بانک‌ها نظیر «Goldman Sachs Group» و «Wall Street» که ۵۷ میلیون به بایدن در مقابل ۱۳ میلیون دلار به ترامپ کمک انتخاباتی کرد، صنایع محیط زیست نظیر صنایع اتومبیل‌سازی برقی خودکار «تسلا» (Tesla)، صنایع تولیدات داخلی، که به علت فقر مردم خریداری برای کالاهای خویش نداشتند، مانند «Coca Cola»، «Procter and Gamble» و «Nike»، صنایع مربوط به فن‌آوری مدرن دیجیتال در عرصه تلفن و نظام ارتباطاتی که مورد حمایت دولت «بایدن» خواهند بود، شرکت‌هایی که منافع‌شان در جهانی‌شدن سرمایه و دوری از پروتکتیونیسم (حمایت‌گرایی) درهای بسته اقتصادی «ترامپ» است، نظیر تویوتا، فیسبوک، گوگل، آمازون به سمت دموکرات‌ها چرخیده‌اند. تقریباً تمام بنگاه‌های رتبه و ارزش‌گذاری نظیر «Moody» از انتخاب «بایدن» حمایت می‌کنند به طوری که «ترامپ» که با کله شقی در حال مقاومت است - چون هم منافع خصوصی خویش را در خطر می‌بیند و هم در اثر از دست دادن مصونیت سیاسی‌اش باید در بسیاری از زمینه‌ها به شاکیان خویش پاسخ‌گو بوده و مفاصا حساب مالیاتی‌اش را بر ملا کند - ناچار شده به خشونت متوسل گردد. به هر صورت حتی اگر «بایدن» نیز آنگونه که به نظر می‌رسد، بر سر کار آید در جهت منافع امپریالیسم آمریکا در بسیاری از زمینه‌ها به همان منوال سابق عمل خواهد کرد. زیرا او وظیفه دیگری جز تأمین منافع امپریالیسم آمریکا برای خود قائل نیست. «بایدن» سعی خواهد کرد از تشدید تضادهای درون جامعه آمریکا که حالت انفجاری به خود گرفته و گرایش چپ را در آن تقویت نموده است بکاهد، سیاست قابل اعتماد و قابل محاسبه در جهان اعمال کند، مرز روشن‌تری میان منافع شرکت‌های خصوصی خانواده «بایدن» و سیاست خارجی آمریکا بکشد و آنها را با هم مانند مدیر یک شرکت خصوصی مخلوط نکند. «آبروی» از دست رفته آمریکا را در سطح جهان بازگرداند و بر افتضاحات سنتی آمریکا در درون و بیرون این کشور ماله بکشد. هیچ تغییر اساسی در سیاست وی در برخورد به ایران، اسرائیل، چین و روسیه پدید نخواهد آمد. خود «بایدن» گفته است که ترامپ دشمن وی نیست، دوست وی است و تنها رقیب وی محسوب می‌گشته است.

**سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی ایران به دست مردم ایران**

**در ماوراء قفقاز... دنباله از صفحه ۱**

یک سوم جمعیت جمهوری آذربایجان در جنگ با آذربایجان، از حمایت واحدهای نظامی ارتش روسیه، که در ارمنستان پایگاه نظامی داشتند، برخوردار بود و آنها توانستند با اطلاعات نظامی ارتش روس و هرج و مرج ناشی از روی کار آمدن «جبهه خلق» و تبلیغات پان ترکیستی به خاک آذربایجان تجاوز کنند و به بهانه حمایت از ارمنه قره‌باغ حدود ۲۰ درصد از خاک آذربایجان را تصاحب نمایند، مردم آذربایجان را از منطقه اشغالی بتاراندند و قره‌باغ کوهستانی را، که منطقه خودمختار ارمنه در داخل خاک آذربایجان به صورت یک «جزیره» بود، به خاک اصلی ارمنستان ضمیمه کنند. تضعیف دولت آذربایجان، به عنوان دولتی مبلغ پان ترکیسم و پان اسلامیسیم در قفقاز، به نفع امپریالیسم روس بود. از آن تاریخ نزدیک به یک میلیون آذربایجانی، از خاک آذربایجان اشغال شده توسط ارمنستان بیرون رانده شدند و هنوز به صورت بی‌خانمان در جمهوری آذربایجان زندگی می‌کنند. این جنگ خانمانسوز ۳۰ هزار کشته به جای گذارد. گروه مینسک (پایتخت کشور روسیه سفید - توفان)، گروهی که برای ایجاد آتش‌بس و برقراری صلح و حل بحران از طریق دیپلماتیک بوجود آمده بود، چون تحت تأثیر روسیه و لابی‌های بزرگ ارمنی در فرانسه و آمریکا بود و هست، تا به امروز کاری از پیش نبرده و یا نخواست است که ببرد تا وضعیت ارمنستان در داخل خاک آذربایجان تحکیم گردد. این وضعیت نه جنگ و نه صلح، آتش جنگ را دوباره با توجه به منافع گوناگون کشورهای منطقه و به ویژه اسرائیل و ترکیه برافروخت. گروه مینسک در طی ۳۰ سال گذشته عملاً هیچگونه اقدامی برای حل قطعی این بحران نکرد. در طی این مدت، دولت ارمنستان وضعیت خود را تثبیت کرد و به مثابه یک نیروی اشغالگر مانند صهیونیست‌های اسرائیلی بلاتی را، که آنها بر سر مردم فلسطین آورده بودند، بر سر مردم آذری آورد. آنها با آوردن مهاجرین جدید و تعویض نام شهرها و روستاهای جمهوری آذربایجان، به سیاست اشغال خود ادامه دادند. جمهوری آذربایجان چند سال بعد از استقلال و جدائی و رهائی خویش از زیر یوغ روسیه امپریالیستی، سعی کرد با فاصله گرفتن از مسکو، که امروز به زینش تمام شده است، منافع خود را در رابطه با آمریکا، ترکیه و اسرائیل و نهادها و ساختارهای غربی، همچون ناتو، تعریف کند. این حسابگری با توجه به نفوذ تاریخی مسکو در قفقاز، معلوم نیست درست از کار درآید. آذربایجان به این نزدیکی برای تصاحب بی‌رقیب نفت بحر خزر نیاز داشت و دارد. این تصمیم‌گیری دولت آذربایجان تبعات خویش را به دنبال داشت از جمله تلاش‌های آمریکا برای استقرار سپر دفاع موشکی آمریکا در خاک آذربایجان که قطعاً هم معطوف به ایران و هم به روسیه بود، و یا دامن‌زدن به مسایل قومی با همدستی دولت آذربایجان و ترکیه که طبیعتاً موجب تهدید تمامیت ارضی ایران می‌شد و می‌شود و به صورت سازمان‌یافته و دامنه‌دار از جانب دولت حاکم در آذربایجان به عنوان یکی از اهرم‌های مهم

سیاست خارجی این کشور تاکنون بر ضد ایران در هماهنگی با ترکیه اعمال می‌شود. دولت آذربایجان برای اینکه بتواند در مذاکرات بهره‌برداری از دریای خزر و تعیین وضعیت حقوقی این دریا دست بالا را داشته باشد، به جای اتخاذ روش دوستی با ممالک پیرامون دریای خزر، فوراً به امپریالیسم انگلستان، که از دوران حکومت مساواتیست‌ها در قفقاز جای پا باز کرده بودند، تکیه داد و دست پان‌اسلامیست‌ها و پان‌ترکیست‌های ترکیه را برای دخالت در امور آذربایجان باز گذارد. آنها در مقابل اعتراضات دولت ایران فوراً به نیروی نظامی انگلستان متوسل شدند که کشتی‌های نظامی خویش را به بحر خزر آورد، تا از منافع باکو دفاع کند. سیاست نظامی کردن دریای خزر برای تأمین منافع آذربایجان با مخالفت شدید سایر ممالک پیرامونی دریای خزر روبرو شد و سرانجام در متن یک قرارداد چندجانبه کشورهای ساحلی این دریا، آذربایجان تعهد کرد که دریای خزر را غیرنظامی اعلام کند. آذربایجان چون به دریای آزاد راهی ندارد و با ارمنستان نیز بر سر منطقه خودمختار قره‌باغ کوهستانی، که بخشی از آذربایجان است، اختلاف دارد، تلاش کرد از طریق گرجستان با دوزدن ایران و ارمنستان گاز و نفت خود را به ترکیه و از آنجا از طریق لوله نفت باکو-تفلیس - جبهان به اروپا برساند. منطقه طاووس منطقه‌ای راهبردی برای آذربایجان است که دروازه این جمهوری به گرجستان و از آنجا به ترکیه محسوب می‌شود. خط لوله بسیار مهم گاز تاناب، که در سال ۱۳۹۸ افتتاح شد و گاز طبیعی «میدان گازی شاه دنیز» در دریای خزر را از طریق گرجستان به ترکیه و از آنجا به اروپا می‌رساند، از این منطقه حساس و ضربه‌پذیر رد می‌شود. این منطقه گلوگاه صدور نفت آذربایجان در امتداد مسیر مرز شرقی ارمنستان به سمت گرجستان است. گرجستان، که فعلاً زیر نفوذ آمریکا است و پایگاه پرش غرب در جنوب روسیه است، در پی منافع امپریالیست‌های غرب و ناتو به این برنامه پیوسته است. آمریکا و ناتو از طریق گرجستان، راه تنفسی آذربایجان را، که می‌توانست از طریق ایران به ترکیه وصل شود - که راهی اقتصادی‌تر بود - در دست دارند و از نزدیکی آذری‌ها به روسیه ممانعت می‌کنند. غرب، آذربایجان را بر ضد ایران تحریک می‌کند و هم اکنون صدها داعشی وحشی را با یاری ترکیه از ادلب سوریه به آذربایجان منتقل کرده است، تا در جنگ با ارمنه «کافر» شرکت فعال داشته باشند. دولت آذربایجان از همه این توحش‌ها با خبر است و به همدست اسرائیل و ترکیه در پشت تبلیغات ناسیونال شونیستی پان‌ترکیسم در منطقه بدل شده است. تا زمانی که دولت کنونی فاسد آذربایجان این سیاست دشمنانه را با همسایگان خویش در پیش گرفته و دارد به پایگاهی برای نفوذ پان‌ترکیسم و پان‌اسلامیسیم، صهیونیسم در منطقه قفقاز و آسیای میانه بر ضد روسیه و ایران بدل می‌گردد، نمی‌تواند خود را دوست مردم ایران بداند و باید با احتیاط به این دولت برخورد کرد. راه حل بحران قره‌باغ تنها در خاتمه اشغال مناطق آذری توسط ارمنستان نیست، دولت آذربایجان باید از سیاست سرسپردگی غرب

دست بردارد و سیاست بحران‌زایی در منطقه در پیش گرفته و به دوستی با همه همسایگان خود اقدام ورزد. یک دولت همدست صهیونیسم، پان‌ترکیسم قادر نیست صلح منطقه را به طور مداوم تضمین کند.

**منشور ملل... دنباله از صفحه ۸**

۴. کلیه اعضاء در روابط بین‌المللی خود از تهدید به زور یا استفاده از آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشوری یا از هر روش دیگری که با مقاصد ملل متحد مابینت داشته باشد، خودداری خواهند نمود. این منشور حقوقی را حداقل بر روی کاغذ برای کشورهای ضعیف و کوچک به رسمیت شناخت که قبل از آن، حتی تصور به آن نیز تخیل مینمود. این حقوق محصول دو جنگ جهانی و مبارزه مردم جهان برای استقرار صلح و پایان دادن به جنگ و خونریزی در جهان بود. البته وقتی ما بیان می‌کنیم که این حقوق بر روی کاغذ برای ملل جهان به رسمیت شناخته شد، مفهوم‌اش آن نیست که این حقوق فاقد ارزش‌اند و ما نباید به آنها احترام بگذاریم و برای بقایشان مبارزه کنیم. منظور ما این است که هر حقوقی تا آنجا و تا آن زمان از احترام و قدرت بقاء برخوردار است که دارای پشتوانه نظامی باشد و یا قدرت‌های جهانی براساس منافع متضاد خود و یا نیروهای مردمی بتوانند با فشار خود از احترام به این حقوق به دفاع برخیزند. تحقق این حقوق یک تعریف نانوشته دارد که در تاریخ پیدایش این حقوق نهفته است. ملت‌های جهان همیشه باید گوش بزنگ باشند که به توسعه‌طلبی امپریالیست‌ها، که رشد ناموزون دارند و می‌خواهند جهان را براساس توازن جدید قوای طبقاتی میان خود تقسیم کنند، مهار زنند. اگر دول و ملت‌های جهان یک لحظه هشیاری خویش را از دست بدهند و یا از اصولیت خویش بر اساس منافع لحظه‌ای دست بردارند، آن وقت سنتی می‌آفرینند که با تکیه به آن می‌شود این حقوق قابل احترام را هر لحظه به بهانه‌های گوناگون به زیر پا گذارد و مضمون و روح مترقی آن را نابود ساخت. کلمات تکراری بی‌محتوی طبیعتاً نمی‌توانند در خدمت آسایش و رفاه بشریت باشند.

ماهیت امپریالیسم، که توسعه‌طلبی و غارتگری است، با روح منشور ملل متحد، که از حق حاکمیت کشورها و تساوی حقوقی آنها دفاع می‌کند، در تناقض کامل است. امپریالیسم از همان بدو امر نیز با منشور ملل متحد مخالف بود و اگر فشار اجتماعی و روحیه حاکم بعد از جنگ نبود، هرگز به این پیشنهادات تن نمی‌داد. به این جهت امپریالیست‌ها کوشیدند که با نفوذ در کشورها و روی کار آوردن دست‌نشانندگان خود از امکانات آنها برای پیروزی‌های دیپلماتیک در مجمع عمومی سازمان ملل به نفع خود سوء استفاده کنند. در کنار این شیوه سنتی آنها به خلق کشورهای میکروسکوپی و جزایر «نامرئی» دور افتاده دست زدند تا با استناد به حقوق مساوی کشورها و دفاع از حق حاکمیت **ادامه در صفحه ۷**

## آیا سازمان... دنباله از صفحه ۱

سهمگین طبیعی شده را نمی‌توان کتمان کرد، اما از سوی دیگر نمی‌توان نادیده گرفت که فعالیت‌های این سازمان، نه تنها در جهت رفع گرسنگی نیست، بلکه مشکلات دیگری نیز بر مشکلات این کشورها می‌افزاید. برای مثال کشوری که سالیان متمادی کمک‌های بلاعوض از جانب این سازمان دریافت کند - گرچه مردم‌اش دیگر مانند گذشته نیاز مبرم به غذا نداشته باشند و این سازمان در آنجا کماکان حضور داشته باشد - عملاً در به راه افتادن و عملکرد یک اقتصاد متکی به خود و پایدار در آن کشور خلل ایجاد می‌کند. اینجاست که این سازمان باید از خود بپرسد که ادامه کمک‌رسانی به چنین کشورهایی به نفع و یا به زیان اقتصاد مستقل و رشدیابنده آنهاست؟ در کشوری که یاری‌رساندن درازمدت به مثابه سدی در مقابل «خودیاری» عمل کند و باعث عقیم‌ماندن ابتکارات بومی جهت ایجاد یک اقتصاد رشدیابنده و پایدار گردد، بدون تردید اقتصاد آن کشور سترون، فلج و وابسته باقی خواهد ماند. چنین روندی بدون شک کمک‌های انسان‌دوستانه را زیر سوال می‌برد» (همانجا).

به نظر حزب ما نیز هدف این نوع کمک‌ها در اصل در خدمت طرفدار صلح نشان دادن جنگ افروزان از طرفی و وابسته‌نموندن اقتصاد آن کشورها به امپریالیست‌ها از جانب دیگر است. دلایل فراوانی وجود دارند که کمک‌های جهانی این «حاملین صلح» را زیر سوال می‌برند. «حاملین صلح» لقبی است که «کمیته اهدای جایزه صلح نوبل» جهت توجیه اعطای جایزه صلح به «سازمان جهانی غذا» برگزیده است. کمیته صلح نوبل در واقع می‌کوشد عملکرد فاجعه‌آفرین جنگ و جنگ‌افروزان را، که از گرسنگی انسان‌ها به مثابه حربه‌ای مهلک و شرم آور بهره می‌جویند، مسکوت گذارد.

در اکثر موارد تجاوزگران از این «یاری‌رسانان» و کمک‌های اضطراری‌شان به مردم جنگ‌زده به مثابه بخشی از تبلیغات در جهت پیشبرد اهداف سلطه‌جویانه خود بهره می‌جویند. «هر چقدر هم که پرتاب بسته‌های غذایی از هواپیما برای مردم جنگ‌زده، ستم کشیده، گرسنه و در شرف مرگ اهمیت داشته باشد، به هیچ‌وجه جایگزین سیاستی در جهت پایان دادن به جنگ و استقرار صلح به حساب نمی‌آید. جنگ یا با پیروزی متخاصمین و جنگ‌افروزان پایان می‌یابد، یا بر سر میز مذاکره. کمک‌های بشردوستانه به هیچ‌وجه به جنگ خاتمه نمی‌دهند. گرچه آلام انسان‌ها را قدری تسکین می‌بخشد، ولی به هیچ‌وجه راه حل بشمار نمی‌آید» (همانجا).

امپریالیست‌ها و مترجمین جنگ‌افروز نیز عملاً با اهدای چنین جوایزی تنها هدف توجیه و ادامه جنگ تا استقرار کامل سلطه خود را دنبال می‌کنند. امپریالیست‌ها، بویژه آمریکا، از بعد از جنگ جهانی دوم تاکنون ۱۶ جنگ در اقصی

نقاط جهان بویژه در افریقا و خاورمیانه نظیر یمن، سودان، سومالی، لیبی، عراق، سوریه، افغانستان و ... براه انداخته‌اند. آنها کشورهای آفریقائی را، که جزء فقیرترین کشورهای جهان بشمار می‌آیند و ساکنین‌اش از فرط فقر، گرسنگی و بیماری رنج می‌برند، به خاطر اهمیت استراتژیکی و منابع طبیعی‌شان محل تاخت و تاز عوامل مزدور، مسلح و جانی خود ساخته‌اند. از آنجا که غذا یک عامل استراتژیک در جنگ محسوب می‌شود، اکثر اوقات عملکرد «سازمان جهانی غذا» از سوی جنگ‌افروزان، که اکثر مناطق تحت کنترل آنهاست، مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد. از آنجا که کسانی که کمک‌های «سازمان جهانی غذا» را میان مردم بلادیده پخش می‌کنند به عنوان ناجی شناخته می‌شوند، جنگ‌سالاران در اکثر جنگ‌ها از آنها بمثابه یک حربه استفاده ابزاری می‌کنند.

«جنگ افروزان و جنگ‌سالاران اکثر مواقع کمک‌های «سازمان جهانی غذا» را میان طرفداران و عوامل خود پخش می‌کنند و سر مردم بی‌دفاع، محروم و گرسنه بی‌کلاه می‌ماند. از همه جا طولانی‌تر ما در «ساوانا» (گرم‌دشت‌ها) سودان شاهد این جنایت هستیم» (همانجا).

در نتیجه در بسیاری از موارد کمک‌های «سازمان جهانی غذا» به عوض اینکه در اختیار جنگ‌زدگان محتاج قرار گیرد، در خدمت تجاوزگران جنگ‌افروز قرار گرفته و به تحکیم موقعیت آنها منجر می‌گردد. به دلایل مذکور روزنامه (Süddeutsche Zeitung) «اهدای جایزه صلح نوبل به «سازمان جهانی غذا» را سوال‌برانگیز» ارزیابی می‌کند. برای نمونه در سال ۲۰۱۴ فاش شد که محموله غذایی، که برای یمن در نظر گرفته شده بود، به دستور متجاوزین از آنها دریغ شد و از کانال‌های دیگر به فروش رسید. در سومالی نیز تاکنون حداکثر نیمی از غذایی را که برای آنها در نظر گرفته شده بود، به دست مردم رسیده و بقیه آن را به فروش رساندند. بارها ارسال غذا برای مردم سوریه نیز از آنها دریغ شد. و عین این ماجرا در سال‌های بعد نیز تکرار شد. در سوریه با فشار امپریالیست‌ها می‌خواستند و می‌خواهند غذا را از مردم سوریه دریغ کنند، زیرا مردم سوریه از دولت قانونی بشار اسد حمایت میکردند و میکنند و در عوض حاضر بودند و هستند که آذوقه برای رفع گرسنگی را در اختیار تروریست‌های داعش در شهر ادلب قرار دهند که آنها نه تنها از مخالفان بشار اسد و مردم سوریه، بلکه از مخالفان بشریت و تمدن هستند. در حقیقت در هر جا که منافع آنها ایجاب کند، اصل منافع سیاسی بر منافع بشری ارجحیت دارد.

نه سوء استفاده سیاسی از «برنامه جهانی غذا» و نه بی‌توجهی به گرسنگی در جهان امر تازه‌ای نیستند. نمونه بارز آن اظهارات «ترامپ» در

مقابل سازمان ملل است؛ زمانی که با بی‌شرمی و وقاحت خاص خودش به سایر کشورها توصیه می‌کند که «گرسنگی در کشورهای دیگر ربطی به ما ندارد!!» باید اضافه کرد که از زمانی که حمل و نقل هوایی به علت پاندمی ویروس کرونا انجام نمی‌گیرند، کمک به گرسنگان عملاً قطع شده است. علاوه بر این خواهناخواه در حال حاضر بودجه کافی در اختیار «سازمان جهانی غذا» قرار نگرفته است. اصولاً برای این سازمان، بودجه ثابت و معینی در نظر گرفته نشده است. مضحک‌تر اینکه این سازمان علی‌رغم محدودبودن بودجه‌اش در بحران ۲۰۰۸ به عوض کمک به گرسنگان جهان، بخشی از بودجه خود را به صورت نقدی در اختیار کشاورزان آمریکائی قرار داد؛ با این مستمسک، که بخشی از محصولات عایدی از این کشاورزان را در اختیار «سازمان جهانی غذا» قرار خواهد داد!! به همین بهانه حتی خود کشور آمریکا نیز بودجه کمک به کشورهای در حال توسعه در رشته کشاورزی را به کشاورزان کشور خود پرداخت کرد!! آیا «سازمان جهانی غذا»، که طی حیات ۶۰ ساله‌اش قادر نبوده که حتی به یک دهم گرسنگان جهان کوچک‌ترین کمکی ارائه دهد، مستحق دریافت جایزه نوبل است؟ هدف غائی اهداکنندگان جایزه صلح نوبل کتمان‌نمودن نقش اصلی عاملین جنگ و بحران‌آفرینان است و بس. نمونه بارز آن اهدا جایزه صلح نوبل در سال ۲۰۰۹ به «باراک اوباما»، رئیس‌جمهور کشوری که در افغانستان، عراق و ... درگیر جنگ بود و ما از دخالتش در لیبی و سوریه سخن نمی‌گوئیم و فقط ۴۰۰ نفر توسط پهپادهای این کشور به دستور شخص وی جان خود را از دست دادند!! حیرت‌انگیزتر اینکه مدیر اجرایی سازمان «یونسف»، خانم هنرته اچ فر «Henrietta H. Fore» در اقدامی بی‌سابقه، در نامه‌ای به «مرکز امداد اقدامات بشردوستانه مللک سلمان» خطاب به «ملک سلمان» از او به دلیل فعالیت‌های بشردوستانه (!) در حمایت از کودکان یمن قدردانی کرد!! در واقع او با نادیده گرفتن جنایات ضدبشری عربستان علیه مردم، بویژه کودکان یمن، که قریب به ۵ سال است به دست عمال مزدور سعودی‌ها به خاک و خون کشیده می‌شوند، «کمک‌های» بن‌سلمان را «سخاوتمندانه» توصیف کرد!! این خانم بار دیگر نقش منفی نهادهای تحت نفوذ امپریالیسم و ارتجاع وابسته به سازمان ملل را به نمایش گذارد. آیا حمایت «بشردوستانه» از جنایات سیاه ملک بن سلمان در یمن که بیش از چند میلیون کودک یمنی را به قتل تهدید کرده و یا کشته است توهین به شعور بشریت و بیش‌ترمی آشکار در دفاع از تجاوز و بربریت نیست؟ این تمجید سالوسانه از ملک بن سلمان در قبال دریافت رشوه نقدی در حالی صورت می‌گیرد که ویرجینیا گامبا «Virginia Gamba»، نماینده ویژه سازمان ملل در رابطه با «کودکان در بحران» ادامه در صفحه ۵

**با تسلط رویونیسم بر حزب طبقه کارگر، ماهیت پرولتری حزب تغییر می‌کند!**

## آیا سازمان... دنباله از صفحه ۴

اعلام کرد که تا سال ۲۰۱۹ در اثر بمباران هوایی، عملیات انتحاری و انفجار مین ۷۵۰۰ کودک بی دفاع یمنی کشته و یا معلول شده‌اند. او اضافه کرد که آمار حملات به مدارس و بیمارستان‌ها افزایش یافته است. بر اساس گزارش «دویچه وله» در تاریخ ۲۰۱۸/۱۱/۰۵ در مورد کودکان یمن: «در کل از حدود ۱۵ میلیون کودک در این فقیرترین کشور شبه جزیره عرب، ۱۱ میلیون (۸۰ درصد) آنها به کمک‌های عاجل بشری وابسته هستند». سازمان یونسف وابسته به سازمان ملل متحد اعلام کرد: «در هر ده دقیقه یک کودک در یمن جان می‌دهد» (همانجا).

سخنگوی بهداشت یمن نیز ۶ ماه پیش این رقم را در سال ۲۰۲۰ با افزایش دو برابر چنین اعلام کرد که در هر ۵ دقیقه یک کودک یمنی به دلیل سوء تغذیه و بیماری واگیردار و در هر ۱۰ دقیقه یک کودک در اثر تجاوز نظامی جان می‌بازد. آتش آفت‌زور شور است که حتی آقای آنتونیو گوترش «Antonio Guterre» دبیر کل سازمان ملل در گزارش خود آورد که سعودی‌ها در سال ۲۰۱۹ بیش از ۲۲۳ کودک یمنی را کشته‌اند. سازمان‌های امدادسانی جهانی وضعیت بسیار وخیمی را تا پایان سال جاری در سطح جهان پیش‌بینی کرده‌اند. در گزارش سالانه «فائو» (سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد) می‌خوانیم که هم‌اکنون در آسیا و اقیانوسیه ۶۴۲ میلیون، آفریقا ۲۶۵ میلیون، آمریکای لاتین ۵۳ میلیون، خاورمیانه و شمال آفریقا ۴۲ میلیون و حتی در کشورهای پیشرفته ۱۵ میلیون نفر از گرسنگی در رنج و عذاب‌اند و به معنی واقعی کلمه به مرگ تهدید می‌شوند. به دیگر سخن امروز قریب به ۱ میلیارد و ۲۰ میلیون نفر در جهان گرسنه‌اند. فراموش نکرده‌ایم که کشورهای GV در سال ۲۰۰۷ مشترکا تصویب کردند که تا سال ۲۰۱۵، ۵۰٪ از گرسنگان جهان بکاهند. آنها همه ساله رویاهای کاذب و در عین حال فریبکارانه خویش را به گوش جهانیان می‌خوانند که «جهانی بهتر بسازیم، جهانی بدون فقر و گرسنگی و گسترش عدالت را برای حال و همه نسل‌های آینده بوجود آوریم»!!

جنگ‌هایی که امپریالیسم ساخته، بیماری همه‌گیر «کوید ۱۹»، بحران اقتصادی و مالی جهان - ناشی از سیاست نئولیبرالیسم ۳۰ ساله - بهره‌کشی از انسان و غارت دسترنج مردم جهان، افزایش سرسام‌آور قیمت مواد غذایی و گرمایش روزافزون زمین را می‌توان به عنوان دلایل اصلی افزایش سرسام‌آور و بدون وقفه تعداد گرسنگان در جهان بشمار آورد. ارزیابی مبتنی بر گزارش «فائو» حاکی از آن است که تا پایان سال ۲۰۲۰ بین ۸۳ تا ۱۳۲ میلیون نفر بر تعداد گرسنگان جهان افزوده خواهد شد. حتی «ژاک دیوف»، رئیس «سازمان جهانی خوار و بار و کشاورزی» معتقد است که «برای

ریشه‌کن کردن گرسنگی اراده سیاسی نیاز است، که امروز وجود ندارد». که البته سخنی است پوچ و بی‌پشتوانه. تنها افزایش گرمایش زمین در کوتاه‌مدت می‌تواند از تولیدات کشاورزی در آفریقا ۳۰٪ و در آسیا ۲۱٪ بکاهد. علاوه بر این پیش‌بینی می‌شود که تا سال ۲۰۵۰ جمعیت کره زمین با افزایش ۲،۸ میلیارد نفر به ۹ میلیارد و هشتصد میلیون نفر برسد. «جان زیگلر»، که تا سال ۲۰۰۸ گزارشگر سازمان ملل بود، پیرامون حق تغذیه، که در منشور سازمان ملل و اعلامیه جهانی حقوق بشر قید گشته است، می‌نویسد: «در حال حاضر کشاورزی موجود در جهان قادر است که غذای ۱۲ میلیارد انسان را تأمین کند، لذا به هیچوجه غلبه بر معضل گرسنگی، علی‌رغم ازدیاد جمعیت غیر ممکن نیست».

تمام هم و غم اربابان سرمایه جهانی، که بر مزارع وسیع کشاورزی چنگ انداخته‌اند، این است که هر روز بر وسعت آنها بیافزایند. کنسرن‌ها و سرمایه‌گذاران قدر قدرت با خرید و یا اجاره درازمدت میلیون‌ها هکتار زمین کشاورزی به قیمت نازل در کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین عملا صاحبان اصلی را از زمین‌هایشان رانده و به خیل گرسنگان سوق داده‌اند.

سازمان بشردوستانه «ضد گرسنگی و تأمین تغذیه» (FIAN INTERNATIONAL) و آکسفام چندی پیش رقم تخمینی مزارعی را، که طی ۱۰ سال گذشته به چنگ سرمایه‌داران افتاده‌اند، ۲۲۷ میلیون هکتار ذکر کرده‌اند. اما امپریالیست‌ها می‌کوشند تا از دید مردم جهان پنهان دارند که چگونه زمین‌های مزروعی را می‌ربایند و چگونه بازار سهام و سیاست نئولیبرالی حاکم بر جهان باعث افزایش روزافزون ورشکستگی، بیکاری، فقر و گرسنگی می‌شود. چگونه در بازار سهام قیمت مواد خام، بویژه غلات و مواد غذایی را تصنعی افزایش می‌دهند. آری علت گرسنگی را باید در نظام سرمایه‌داری حاکم جستجو کرد. ۱٪ از مردم جهان در سال ۲۰۰۶ قریب به نیمی از ثروت موجود در جهان را در اختیار داشتند که برابر با ۷۸،۸ بلیون دلار است. یعنی رقمی با دوازده صفر.

در سال ۲۰۱۹ قریب به ۹٪ از مردم دنیا ۴۳،۹٪ از ثروت جهان را در اختیار داشتند. در مقابل ۵۶،۶٪ از مردم جهان فقط ۱،۵٪ از ثروت جهان در اختیارشان بود. طبق تحقیقات آکسفام (Oxfam) ۴۲ میلیارد، نصف ثروت جمعیت جهان را در اختیار دارند. ۲۱۵۳ تن از افراد جهان هر یک بیش از یک میلیارد ثروت در اختیار دارند، که جمع آن به ۸۷ بلیون دلار می‌رسد. «بلومبرگ» در دسامبر سال گذشته اعلام کرد که تنها در سال ۲۰۱۹ قریب به ۲۵٪ بر ثروت

۵۰۰ میلیارد افزوده گشته است.

جفری پرستون بزوش «Jeffrey Bezos»، صاحب کنسرن آمازون فقط در سال جاری ۷۴ میلیارد دلار درآمد خالص داشته و اکنون جمعا ۱۹۰ میلیارد دلار ثروت در اختیار دارد. ایلان ریو ماسک «Elon Reeve Musk»، صاحب اتوموبیل سازی «Tesla» از ابتدای سال ۲۰۲۰ تاکنون ۷۶ میلیارد بر دارائی خود افزوده و آن را به ۱۰۳ میلیارد دلار رسانده است. بیل گیتس «Bill Gates» اکنون با ۱۰،۵ میلیارد دلار درآمد بیش از سال قبل و ۲۵ میلیارد دلار بیش‌تر از ۵ سال قبل، ثروت‌اش از ۱۱۰ میلیارد دلار تجاوز کرده و دومین ثروتمند جهان بشمار می‌آید.

از سوی دیگر در سال ۲۰۱۵ از هر ۱۰ نفر از مردم جهان باید با کم‌تر از ۲ دلار در روزه سر می‌بردند. که جمعیتی حدود ۷۳۶ میلیون نفر را دربرمی‌گرفت.

لازم به یادآوری است که «بانک جهانی» هر کس را که امروز درآمدش کم‌تر از ۵،۵ دلار در روز باشد، زیر خط فقر بشمار می‌آورد. با این حساب امروز ۳،۴ میلیارد انسان در کره عرض زیر خط فقر بسر می‌برند. یعنی نیمی از جمعیت جهان. با توجه به اینکه حجم عظیمی از ثروت در دست محدود افرادی روی کره زمین قرار گرفته است، فقر حاکم بر روی زمین یک رسوائی و ننگ بزرگ برای نظام غارتگر و چپاولگر و بی‌بند و بار سرمایه‌داری حاکم بشمار می‌آید. بنابر برآورد «آکسفام» ثروتمندان در حال حاضر ۷،۶ بلیون (یک بلیون برابر هزار میلیارد است) دلار را بدون پرداخت یک سنت مالیات در بانک‌های جزایر امن مالیاتی پنهان کرده‌اند. با توجه به روند انباشت نجومی سرمایه به جرأت می‌توان گفت مادام که نابرابری بر جهان حاکم است، گرسنگی نه تنها از جهان رخت برنخواهد بست، بلکه شدت و حدت بیش‌تری به خود خواهد گرفت.

حزب ما در مقاله «اقتصادی برای یک درصد» در گذشته نوشت «سیستم سرمایه‌داری نئولیبرالی به همان نسبت که بر ثروت و پیشرفت علمی و صنعتی افزوده است، فقر و گرسنگی را نیز گسترش داده و نهادینه کرده است. ۱۵۰ سال پیش «کارل مارکس» در جلد اول «کاپیتال» به تجزیه و تحلیل نظام سرمایه‌داری و عملکرد و روند تکاملی آن پرداخت. او افزایش روزافزون نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی را «قانون عمومی سرمایه» نامید و آن را امری اجتناب‌ناپذیر در سیستم خواند و راه چاره را در انقلاب اجتماعی و جابجائی قدرت از دست سرمایه‌داری به دست طبقه کارگر دید. امروز بیش از هر زمان ثابت گشته است که جز این راهی موجود نمی‌باشد.»

## چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!

## در ستایش ... دنباله از صفحه ۸

در ۱۸۴۴ در پاریس به هم رسیدند و از آن پس تا پایان عمر در کار عظیم مشترکی، که پرولتاریا را به انقلاب جهانی رهبری می‌کرد، به سر بردند.

مارکس و انگلس به سازمان مخفی «جمعیت کمونیست‌ها» پیوستند و آنگاه از طرف آن جمعیت، به منظور تشریح اصول سوسیالیسم، اثر معروف «مانیفست کمونیست» را نگاشتند (۱۸۴۸) که در طلیعه ادبیات مارکسیستی می‌درخشد و به قول لنین هنوز هم به پرولتاریای متشکل و مبارز سراسر گیتی جان می‌بخشد.

مارکس و انگلس به علت شرکت در انقلاب ۱۸۴۸ آلمان به ناچار آن کشور را پس از شکست انقلاب ترک گفتند و از آن به بعد در لندن اقامت گزیدند و در آنجا بود که انترناسیونال اول را در ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ بنیاد نهادند. آثار جاودانی مانند «سرمایه» (مارکس)، «آنتی دورینگ» (لودویگ فویرباخ) و «منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» (انگلس) در این دوران نوشته شد. لنین درباره کتاب اخیر می‌گوید: «این یکی از تألیفات اساسی سوسیالیسم معاصر است که در آن می‌توان به هر جمله‌ای اعتماد کرد، می‌توان اعتماد کرد که هیچ جمله‌ای بدون تأمل نوشته نشده، بلکه هر جمله‌ای بر مدارک تاریخی و سیاسی عظیمی متکی است.» پس از مرگ مارکس، انگلس جلد دوم و سوم کتاب «سرمایه» را از روی دستخط وی تنظیم کرد و به چاپ رسانید به طوری که در واقع می‌توان این دو جلد را اثر مشترک آن دو مولف بزرگوار به شمار آورد.

انترناسیونال اول، که به دست مارکس و انگلس بنیادگذاری شده و تأثیری عظیم بر جنبش جهانی کمونیستی گذاشته بود، پس از نه سال دیگر وجود نداشت. از این جهت انگلس انترناسیونال دوم را تأسیس کرد. «کنگره کارگری پاریس» که در ژوئیه ۱۸۸۹ از نمایندگان کارگران سوسیالیست تشکیل شد، پایه‌گذار انترناسیونال مذکور بود. در تدارک کنگره و رهبری آن، مارکسیست‌ها به رهبری انگلس نقش بزرگی داشتند و شکست قطعی بر ایپورتونیست‌ها وارد ساختند. این انترناسیونال تا مرگ انگلس در مواضع مارکسیسم استوار بود و پرچم انقلاب سوسیالیستی را در برابر ارتجاع بورژوازی سر بلند نگه می‌داشت.

لنین در ۱۹۱۳ می‌نویسد که آموزش مارکس سه دوره از سرگذرانده است: یک دوره از انقلاب ۱۸۴۸ تا کمون پاریس ۱۸۷۱ (دوره انقلاب‌ها و توفان‌ها، دوره پیدایش احزاب پرولتاریائی، دوره تأسیس انترناسیونال اول). دوره دوم از ۱۸۷۲ تا ۱۹۰۴ (دوره «مسالمت‌آمیز» دوره فقدان انقلاب). دوره سوم از ۱۹۰۵ به سوی انقلاب‌ها و توفان‌های جدید.

لنین توضیح می‌دهد که پیروزی در دوره اول چنان بود که دشمنان مارکسیسم در دوره دوم ناچار شدند با لباس مارکسیسم به عرصه درآیند و لیبرالیسم خود را با «اپورتونیسم سوسیالیستی» ببوشانند. فعالیت‌های انگلس پس از مرگ مارکس، با چنین دوره‌ای برخورد کرد و هدفش دفاع از مارکسیسم

و پاسداری از روحیه انقلابی آن در برابر انواع روزیونیسم و اپورتونیسم بود. انگلس در مقابله با دشمنان مارکسیسم، که به قول لنین «ترسان و هراسان، «صلح اجتماعی» [یعنی صلح با برده‌داری] و چشم‌پوشی از مبارزه طبقاتی و غیره را ترویج می‌کردند» و در میان «پشت میز نشین‌های جنبش کارگری» و روشنفکران «سمپاتیزان» طرفداران بسیار داشتند در ۱۸۸۸ در دیباچه «مانیفست کمونیست» چنین نوشت: مطالب اساسی مانیفست عبارت از این است که: «... تاریخ بشر (پس از تلاشی کمون اولیه و مالکیت اشتراکی زمین) تاریخ مبارزات طبقاتی بوده است، مبارزات میان طبقات استثمارگر و استثمار شونده، طبقات فرمانروا و طبقات ستمکش، و تاریخ این مبارزه طبقاتی در تکامل خود در عهد کنونی به مرحله‌ای رسیده است که طبقه استثمارشونده و ستمکش - پرولتاریا - نمی‌تواند از یوغ طبقه استثمارگر و ستمکار - بورژوازی - رهائی یابد، مگر آنکه در عین حال یکبار برای همیشه تمام جامعه را از هرگونه استثمار، از هرگونه ستم و از هرگونه تقسیم طبقاتی و مبارزه طبقاتی برهاند.» و در لزوم درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی چنین گفت: «طبقه کارگر نمی‌تواند بدان قانع شود که ماشین دولتی را همانطور که هست در دست گیرد و در راه منظور خود به کار برد.» ولی ایپورتونیست‌ها، سوسیال دموکرات‌های دروغین، دشمنان مارکسیسم از همان روزگار انگلس به تحریف نظریات او برخاستند و از آن جمله سوسیال دموکراسی آلمان مقدمه‌ای را که انگلس در ۶ مارس ۱۸۹۵ بر اثر نامدار مارکس به نام «مبارزه طبقاتی در فرانسه» نوشت، با چنان تلخیصی به چاپ رسانید و چنان نتایجی از آن گرفت که به کلی مابین آموزش دیرینه مارکس و انگلس بود. انگلس به این مناسبت با خشم و تفرغ نگاشت: مقدمه من «چنان دستکاری شده است که من به صورت پرستنده مسالمت‌جوی قانونیت، به هر قیمت، درآمده‌ام» و طلب کرد که آثار این «درک شرم‌آور» از مقدمه او زده شود. ولی ایپورتونیست‌های بین‌الملل دوم بدان راهی رفتند که انگلس از آن شرم داشت و سرانجام به دست انترناسیونال سوم به رهبری لنین از پای درآمدند.

اینک که ده‌ها سال از آن تاریخ می‌گذرد و بعد از آنکه ایپورتونیسم جهانی در زیر ضربات انترناسیونال سوم به رهبری لنین و سپس استالین از پای درآمد، در عهدی که گرایش عمده، انقلاب است، دوباره روزیونیست‌های خروشچفی به همان شیوه‌های فضاپیمایی بار بین‌الملل دوم دست یازیده‌اند. هدف آنها همان است که از مارکس و انگلس «پرستنده مسالمت‌جوی قانونیت به هر قیمت، ستایشگر بهت‌زده رفرف‌های بورژوازی، شیفته «دموکراسی ناب»، بیزار از دیکتاتوری پرولتاریا، جویای «حزب همه خلق» بسازند. نمونه کار آنها شماره مخصوص مجله «صلح و سوسیالیسم» است که به مناسبت صد و پنجاه سالگی ولادت انگلس منتشر ساخته و وی را با آب آلوده کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی تعمیم داده‌اند. وقاحت روزیونیست‌های خروشچفی در تحریف مارکسیسم از جسارت سران بین‌الملل دوم و مرتدانی نظیر کائوتسکی نیز بیش‌تر است.

اما مارکسیسم - لنینیسم علی‌رغم مغالطات روزیونیست‌ها و اپورتونیست‌ها و در مبارزه با آنها نیروی تازه‌ای گرفته و به مرحله اندیشه پیروزگر مانوتسه دون ارتقاء یافته است. اندیشه مانوتسه‌دون نه فقط آموزش مارکس، انگلس، لنین و استالین را در پرتو جدیدی عرضه می‌دارد، در پرتوی که عظمت آن آموزگاران بزرگ طبقه کارگر و ادامه‌دهنده اندیشه و کردار آنها رفیق مانوتسه‌دون را بیش از پیش نمایان می‌گرداند. احزاب و سازمان‌های مارکسیستی - لنینیستی و در رأس آنها حزب کمونیست چین و حزب کار آلبانی، به رهبری مارکسیست - لنینیست بزرگ رفیق انورخوجه ضربات کاری بر روزیونیسم خروشچفی وارد ساخته و می‌سازند. غلبه قطعی بر روزیونیسم معاصر شرط لازم وحدت طبقه کارگر و جنبه جهانی ضدامپریالیستی به منظور پیروزی بر امپریالیسم است. و بدون تردید روزیونیست‌های خروشچفی سرنوشتی ننگ‌بارتر از سرنوشت ایپورتونیست‌های بین‌الملل دوم خواهند داشت.

افراشته باد درفش ظفربخش آموزش مارکس، انگلس، لنین، استالین و مانوتسه‌دون» (همه جا تکیه از حزب کار ایران (توفان)).

\*\*\*

مطالعه این تحلیل نشان می‌دهد بدون تردید سرنوشت روزیونیست‌های خروشچفی مانند آموزگاران انترناسیونال دوم ننگ‌آور خواهد بود که بود و دیدیم که چگونه روزیونیسم با سلطه خود بر حزب کمونیست شوروی و تبدیل آن به یک جریان ضدانقلابی روزیونیستی و نفی دیکتاتوری پرولتاریا و بنای حزبی برای «همه خلق» شوروی را فروپاشاند و به جنبش کمونیستی صدمه زد. این خسارت هنوز نیز توسط باقیمانده‌های روزیونیسم «چپ» و راست به نهضت کمونیستی ایران و جهان ادامه دارد. حزب کار ایران بارها اعلام کرده است که تسلط روزیونیسم بر حزب طبقه کارگر از این حزب، حزب ماهیتا بورژوائی می‌سازد که دشمن طبقه کارگر است. دلیل آن فروپاشی شوروی روزیونیستی است. •

## منشور ملل ... دنباله از صفحه ۷

با فشار امپریالیست‌ها به کشورهای ضعیف و اقلیت‌ها وارد می‌شود، نفس وجود این تشکل هنوز مانعی است که امپریالیست‌ها بتوانند با توجه به تضاد منافع خودشان به صورت افسارگسیخته سایر ملل را به زنجیر بکشند. کمونیست‌ها باید به این مبارزه خود در انتقاد به سازمان ملل متحد و افشاء نقش کثیف امپریالیست‌ها و توسعه‌طلبان از یکسو و حمایت از این ارگان بین‌المللی که به هر حال، به صورت یک مانع بازدارنده در توسعه بی‌مهابای جنگ‌های امپریالیستی از سوی دیگر ادامه دهند. این مبارزه در عرصه دیپلماتیک دست کمونیست‌ها و از جمله حزب کار ایران را از جنبه تبلیغات سیاسی و ایدئولوژیک در افشاء دشمن و برای ارتقاء سطح آگاهی مردم جهان باز می‌گذارد. •

ایجاد ناامنی، تشنج و حادثه‌آفرینی امپریالیست آمریکا در جهان، سرمنشاء همه فجایع است

## منشور ملل ... دنباله از صفحه ۳

آنها از آراءشان در سازمان ملل برای به پیش بردن نیت شوم خود استفاده کنند. آنها با ایجاد حاکمیت‌های تصنعی، با ایجاد حکومت‌های بی‌آزاده، که قادر به تأمین حق حاکمیت خویش نیز نبودند، کشورهایی را ایجاد کردند، تا از حق حاکمیت ملی برخوردار گردند و به ابزاری برای نقض حاکمیت ملی سایر ممالک بدل شوند. این است که در عرصه جهانی همواره این مبارزه میان قدرت‌های استیلاجو و غارتگر و ضدبشر و کشورهای که همواره مورد تهدیدند و مستمرا باید از حق حاکمیت خود دفاع کنند، در جریان بوده است و از این به بعد هم خواهد بود. پیدایش گروه کشورهای غیرمتعهد در سازمان ملل با توجه به این روح و توازن قوایی، که در جهان وجود داشت و دارد پدید آمد. نیروهای مترقی، دموکرات و کمونیست‌ها باید از تلاش این دولت‌ها برای حفظ حاکمیت ملی‌شان دفاع کنند. این مبارزه یک مبارزه عمیقاً راهبردی و قاطع در سطح جهان است. این مبارزه از ساختاری پشتیبانی می‌کند که در خدمت بقاء بشریت، حفظ صلح جهانی و آسایش نسبی بشریت است. در این مبارزه کمونیست‌ها باید کل را در نظر داشته باشند و اجزاء را در پرتو این کلیت مورد تحلیل قرار دهند. معنی این عبارت این است که برای ما کمونیست‌ها در عرصه مبارزه دیپلماتیک در جهان فعلاً مهم نیست که حکومت‌های در قدرت دارای ایدئولوژی و یا سیاست‌های ارتجاعی و ضد مردمی هستند. زیرا این مجمع عمومی سازمان ملل و یا اساسنامه و منشور آن نیست که در کشورهای مربوطه به تعیین نوع حکومت‌ها می‌پردازد و درستش هم همین است.

سازمان ملل از حق حاکمیت کشورها، به دور از ایدئولوژی، رنگ پوست، دین، قومیت، بزرگی و یا کوچکی، توانائی و یا ضعف و نظایر آنها دفاع می‌کند. دفاع از یک حق ربطی به مولفه‌های فوق ندارد. این است که برای ما همواره یک مبارزه دوگانه مطرح بوده و باید برای فهم مسایل از نظر علمی و دیالکتیکی به این خصلت دوگانه توجه کنیم. کمونیست‌ها با رژیم‌های ارتجاعی مخالف‌اند و آرزو می‌کنند که زحمتکشان این کشورها رژیم‌های مورد دلخواه اکثریت را در این کشورها بر سر کار آورند، ولی معتقدند که این اقدام باید با دست خلق همان کشور و زحمتکشان همان کشور عملی شود و نه توسط دول خارجی. به همین علت کمونیست‌ها با تجاوز و تهاجم و دخالت امپریالیست‌ها در امور داخلی سایر کشورها مخالف‌اند و این مخالفت آنها در انطباق کامل با روح منشور ملل متحد قرار دارد و در تقویت اصول و دست‌آورد بشریت متمدن است که در اثر مبارزه

مردم در منشور ملل متحد بازتاب یافته است. اگر جریان‌های اپورتونیست و مصلحت‌جوی سیاسی، نادان، فاسد، ماجراجو و خودفروخته که بر اساس نرخ روز نان می‌خورند، تلاش کردند با نقض اصول و بی‌احترامی به منشور ملل متحد به مزایای گذرا دست یابند، مطمئن باشند که گور خود را می‌کنند.

در درجه اول امپریالیسم آمریکا هرگز به منشور ملل متحد احترام نگذاشته و نمی‌گذارد. آنها سازمان ملل متحد را تا آنجائی قبول دارند که مقاصد شوم آنها را تأیید و تأمین کند. هر جا کشورهای جهان در مقابل زورگویی امپریالیسم آمریکا ایستادگی کنند، آنها را با تحریم، تهدید و تجاوز روبرو می‌سازد و تلاش می‌کند آراء آنها را با زور به دست آورد و در آنجا نیز که موفق نمی‌شود صورت ظاهر را حفظ کند، از توسل به زور و نقض آشکار منشور ملل متحد ابا ندارد. با این زورگویی و نقض دست‌آوردهای بشریت متمدن باید به مبارزه برخاست. آمریکا با توسل به همین روش کشور عراق را تحریم کرد و بیش از نیم میلیون کودک عراقی را کشت و سپس به عراق، با نقض حقوق بین‌الملل تجاوز کرد و حق حاکمیت ملی این کشور را به زیر پا گذاشت. آمریکا همین کار را با یاری پیمان ناتو در لیبی انجام داد و خواست با همین روش به ایران و سوریه تجاوز کند و زمین سوخته پشت سر خود باقی بگذارد. آنها هم اکنون به صورت غیرقانونی در عراق، سوریه و افغانستان به سر می‌برند و نفت عراق و سوریه را رسماً می‌دزدند و به نظریات دول برسرکار در اعتراض به اقدامات آنها واقعی نمی‌گذارند. روشن است که آمریکا به صورت آشکار با توسل به قوای نظامی خود منشور ملل متحد را به زیر پا گذاشته است. توقیف راهزنانانه کشتی‌های تجاری و نفتکش‌های ایران یک اقدام تبهکارانه محسوب می‌شود که نقض حقوق بین‌الملل است. آمریکا کوبا، ایران، ونزوئلا، نیکاراگوئه و... را به صورت غیرقانونی و در مغایرت با ماده دوم منشور ملل متحد تحریم می‌کند و به آنها زور می‌گوید و می‌خواهد مقاصد استعماری خویش را به آنها تحمیل نماید. در مواد ۳ و ۴ منشور سازمان ملل همانگونه که در بالا ذکر کردیم، می‌خوانیم:

«۳. کلیه اعضاء اختلافات بین‌المللی خود را به وسایل مسالمت‌آمیز به طریقی که صلح و امنیت بین‌المللی و عدالت به خطر نیافتد، حل خواهند کرد.

۴. کلیه اعضاء در روابط بین‌المللی خود از تهدید به زور یا استفاده از آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشوری یا از هر روش دیگری که با

مقاصد ملل متحد مبیانت داشته باشد، خودداری خواهند نمود».

ولی آمریکا را با احترام به موازین بین‌المللی چکار. کشوری که دست‌اش تا آرنج به خون مردم جهان آغشته است و آب ننگ از سرش گذشته است، برایش فرق نمی‌کند در خون مردم ویتنام، کامبوج، اندونزی، عراق، فلسطین، افغانستان، لیبی و... غرق شود و یا در خون مردم ایران. آمریکا اگرچه در بدو امر سعی می‌کرد برای جلب و یا فریب افکار عمومی از روش‌های موزیانه برای پیشبرد مقاصد خود دفاع کند، ولی با تشدید تضادهای در جهان امکان مانورهای گسترده و عوام‌فریبی آمریکا به حداقل رسیده است و این است که به صراحت می‌گوید یا حرف من باید در سازمان ملل به کرسی بنشیند و ممالک جهان به اوامر من تمکین کنند، یا اینکه من از حضور آنها در سازمان ملل جلوگیری می‌کنم، از پرداخت حق عضویت‌هایم به سازمان ملل سر باز می‌زنم و به نقض این قوانین، که آن را حق خود می‌دانم، دست می‌زنم. آمریکا از پیمان اقلیمی پاریس خارج شد، در برجام، که توافقنامه‌ای جهانی است، به زیر امضای خود زد، برای سر رئیس جمهور ونزوئلا جایزه تعیین کرد، در امور داخلی ونزوئلا و بولیوی دخالت کرد و حکومت‌های دست‌نشانده به صورت علنی تعیین می‌کند، از کمیسیون حقوق بشر خارج شد، از یونسکو بیرون رفت، سازمان بهداشت جهانی را در زمان بحران «کرونا» ترک کرد و به هیچ تعهدی پایبند نیست. آنها به صراحت می‌گویند که فقط تعهداتی را می‌پذیرند که منافع آمریکا را، آن هم آن طور که خودشان تفسیر می‌کنند، تأمین کند. امروز ۷۵ سال از تأسیس سازمان ملل متحد می‌گذرد. علی‌رغم همه زورگویی‌ها و بی‌عدالتی‌ها، که توسط ارگان‌های این سازمان ادامه در صفحه ۶



مقالات توفان الکترونیک شماره ۱۷۲ آبان ۱۳۹۹

را در تارنمای توفان مطالعه نمایید!

توفان الکترونیک در اول هر ماه میلادی منتشر می‌شود!

امپریالیسم آمریکا باید خاک عراق و منطقه خاورمیانه را ترک کند!

## منشور ملل متحد یک دست آورد بشریت متمدن

امسال ۷۵ سالگی تأسیس سازمان ملل متحد است. جا دارد که حزب کار ایران روش خویش را در برخورد به این پدیده مورد بررسی قرار دهد. جنایات فجیعی که در جنگ جهانی اول و دوم صورت پذیرفت، تا منافع ممالک غارتگر تأمین گردد، میراثی از گورستان‌ها، شهرهای ویران، کودکان بی سرپرست، بیکاری، فحشاء و زنان بیوه و سرنوشت‌های غم‌انگیز به جای گذاشت. چرخ تولید از حرکت ایستاد و فقر چهره واقعی خویش را نشان داد. وجدان ملت‌ها و مردم جهان از این همه تبهکاری به عذاب آمده بود و فضای عمومی یک همکاری جهانی را برای تأمین صلح و اجتناب از توسل به جنگ می‌طلبید. تلاش برای صلح در عین حال به مفهوم تثبیت اوضاع کنونی بود و با توجه به پیروزی جنگ بزرگ میهنی ضد فاشیستی به رهبری اتحاد جماهیر شوروی استالینی، ایجاب می‌کرد که دست‌آوردهای بعد از جنگ را تثبیت کرد، تا غارتگران و استعمارگران جهان نتوانند به راحتی به جنگ مجدد برای تقسیم مجدد جهان و تجاوز در میان خودشان براساس تناسب قوای‌شان دست بزنند. منشور ملل متحد و تصویب آن توسط دول بعد از جنگ جهانی دوم، محصول چنین فضائی در دنیا بود. این منشور قواعدی را تدوین کرد که حقوق ملل ضعیف و اقلیت‌ها را به رسمیت می‌شناخت و با روحی تدوین شده بود که انزجار از فاشیسم، نژادپرستی، قلدری و تجاوز از سرپای آن می‌بارید. لذا در تاریخ ۲۶ ژوئن ۱۹۴۵ برابر ۵ تیرماه ۱۳۲۴ منشور ملل متحد به تصویب رسید. این منشور خون‌بهای مردمی است که در دو جنگ امپریالیستی اول و در جنگ ضد فاشیستی دوم جان خویش را از دست دادند تا وجدان بشریت با آموزش از این فاجعه تکان‌دهنده بیدار شود و برای حفظ صلح و تساوی حقوق انسان‌ها بکوشد. در این منشور می‌آید: «ما مردم ملل متحد با تصمیم به محفوظداشتن نسل‌های آینده از بلائی جنگ، که دو بار در مدت یک عمر انسانی، افراد بشر را دچار مصائب غیرقابل بیان نموده و با اعلام مجدد ایمان خود به حقوق اساسی بشر و به حیثیت و ارزش شخصیت انسانی و به تساوی حقوق مرد و زن و همچنین بین ملت‌ها، اعم از کوچک و بزرگ و ایجاد شرایط لازم برای حفظ عدالت و احترام الزامات ناشی از عهدنامه‌ها و سایر منابع حقوق بین‌المللی و کمک به ترقی اجتماعی و شرایط زندگی بهتر با آزادی بیش‌تر، و برای نیل به این هدف‌ها به رفتن و مدارا کردن و زیستن در حال صلح با یکدیگر با یک روحیه حسن همجواری و به متحد ساختن قوای خود برای نگاهداری صلح و امنیت بین‌المللی و به قبول اصول و ایجاد روش‌هایی، که عدم استفاده از نیروهای مسلح را جز در راه منافع مشترک تضمین نماید و به توسل به وسائل و مجاری بین‌المللی برای پیشبرد ترقی اقتصادی و اجتماعی تمام ملل مصمم شده‌ایم که برای تحقق این مقاصد تشریک مساعی نماییم، و در نتیجه دولت‌های متبوع ما توسط نمایندگان خود که در شهر سانفرانسیسکو گرد آمده‌اند و اختیارات تامه آنان ابراز و صحت و اعتبار آن محرز شناخته شده است، نسبت به این منشور ملل متحد موافقت حاصل نموده‌اند و بدینوسیله یک سازمان بین‌المللی، که موسوم به ملل متحد خواهد بود، تأسیس می‌نمایند.» در فصل اول - تحت عنوان مقاصد و اصول از جمله چنین می‌آید:

ماده ۱- مقاصد ملل متحد به قرار زیر است:

۱. حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و بدین منظور به عمل آوردن اقدامات دسته‌جمعی مؤثر برای جلوگیری و برطرف کردن تهدیدات علیه صلح و متوقف ساختن هرگونه عمل تجاوز یا سایر کارهای ناقض صلح و فراهم آوردن موجبات تعدیل و حل و فصل اختلافات بین‌المللی یا وضعیت‌هایی که ممکن است منجر به نقض صلح گردد با شیوه‌های مسالمت‌آمیز و بر طبق اصول عدالت و حقوق بین‌الملل؛

۲. توسعه روابط دوستانه در بین ملل بر مبنای احترام به اصل تساوی حقوق و خودمختاری ملل و انجام سایر اقدامات مقتضی برای تحکیم صلح جهانی؛...

ماده ۲- سازمان و اعضای آن در تعقیب مقاصد مذکور در ماده اول بر طبق اصول زیر عمل خواهند کرد:

۱. سازمان بر مبنای اصل تساوی حاکمیت کلیه اعضاء آن قرار دارد.

۲. کلیه اعضاء به منظور تضمین حقوق و مزایای ناشی از عضویت تعهداتی را که به موجب این منشور بر عهده گرفته‌اند با حسن نیت انجام خواهند داد.

۳. کلیه اعضاء اختلافات بین‌المللی خود را به وسایل مسالمت‌آمیز به طریقی که صلح و امنیت بین‌المللی و عدالت به خطر نیفتند، حل خواهند کرد. ادامه در صفحه ۳

Workers of all Countries, unite!

Toufan

توفان

Central Organ of the Party  
of Labour of Iran

No. 249 Nov. 2020

### در ستایش «فریدریش انگلس» به مناسب دویست سالگی تولدش

سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان تحت عنوان «جاویدباد نام فردریک انگلس» در شماره ۴۰ نشریه خود، به مناسبت ۱۵۰ سالگی ولادت فریدریک انگلس مقاله‌ای منتشر کرد که بسیار آموزنده بود و پیش‌گویی و دوراندیشی «توفان» را در زمینه فروپاشی شوروی خروشچفی در همان زمان نشان می‌دهد. «توفان» نشان داد که روزیونیسم دشمن طبقاتی مارکسیسم - لنینیسم است و دوامی نخواهد آورد. حزب کار ایران (توفان) به مناسبت فعلیت این مقاله و نتایج تحلیل و پیش‌گویی‌های آن عین همان مقاله را به چاپ می‌رساند. ستایش از «فریدریش انگلس» در دویست سالگی ولادتش همان ارزشی را دارد که در ۱۵۰ سالگی تولدش با آن روبرو بودیم.

\*\*\*

«روز ۲۸ نوامبر صد و پنجاه سال از ولادت نابغه کبیر اندیشه و کردار، فردریک انگلس، همراه و هم‌رزم کارل مارکس گذشت. این دو بنیادگذار سوسیالیسم علمی، که هر یک از طریقی به پژوهش‌های فلسفی و اقتصادی دست زده بودند، ادامه در صفحه ۶

### سخنی با خوانندگان نشریه توفان

نشریه‌ای که در دست دارید، زبان مارکسیست - لنینیست‌های ایران است. «توفان»، نشریه «حزب کار ایران»، حزب طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به باری همه کمونیست‌های صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد.

نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی برسائید، زیرا ما تنها به اتکاء بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدت‌ها، هر چند هم جزئی باشند، نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید.

P.O. Box 1138

D64526 Mörfelden-Walldorf

E-Mail: toufan@toufan.org

Internet: www.toufan.org

Internet: www.toufan.de

Postbank Hamburg

BIC: PBNKDEFFXXX

Bank Account No.: 2573 3026 00

IBAN: DE70 2011 0022 2573 3026 00

دست امپریالیسم و متحدانش از ایران کوتاه باد!